

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

نویسنده: رابرت دریفوس  
برگردان از: داکتر فرهاد زرگر  
۰۴ جولای ۲۰۱۶

## گروگان نزد خمینی

۱۳



فصل ششم

به ادامه گذشته:

این مقام قدرت بیش از حدی به عبده داد، او مشاور عمومی عدالت در تمام امور مربوط به اسلام برای تمام کشور و به خصوص برای دولت مستعمره انگلیس شد. در عرض ۶ سال آینده عبده در تمام مقام‌های مهمی که مربوط به کارهای اعضای جامعه مخفی ال‌افغانی و وفاداران به ال‌عروة الوثقی، بود حضور داشت، و او بدون وقفه برای رشد جنبش دینی بنیادگرائی اسلامی کار می‌کرد، تا این که او رسماً باعث به وجود آمدن اخوان المسلمین در حدود بیست سال بعد شد. یک رابطه مستقیم هم بین جامعه مخفی ال‌افغانی ابزار دست انگلیس، با اخوان المسلمین که آیت‌الله خمینی عضو آن است، وجود دارد. با مرگ ال‌افغانی در ۱۸۹۷ و پس از آن عبده در ۱۹۰۵، رهبریت جنبش پان اسلامی به دست محمد رشیدرضا افتاد. محمد رشیدرضا اهل سوریه که در تربیلی آموزش دیده و در سنین جوانی یکی از بستگان قدرتمند جنبش پان اسلامی افغان شد. مانند دیگران یک صوفی متعهد بود که به وسیله افغان به جامعه فراماسیون ارتقای مقام یافت. او به غیر از کتاب احیای ال‌غزالی، ال‌عروة الوثقی را یکی از بزرگترین وسایل آگاهی‌های زندگی خود می‌دانست.

رضا، سیدجمال‌الدین افغان را اصلاً ملاقات نکرد ولی در سال ۱۸۹۷ به مصر رفت تا پیش محمد عبده درس بخواند. یک سال بعد رضا شروع به چاپ روزنامه خود به نام المنار در قاهره کرد. او در نظر داشت که ژورنالش به صدای جنبش پان اسلامی به‌فرم قدیمی العروة الوثقی تبدیل شود. العروة الوثقی هنوز تعدادی از شماره‌هایش بعد از ۲۰ سال که

چاپ آن در پاریس متوقف شده بود، پخش می‌شد. تعدادی از چاپ‌های المنار به ترکیه و سوریه فرستاده شد که به علت موضوع انتقادی آن نسبت به «رفرم اسلامی» به وسیله گمرک مانع ورود آنها به آن کشورها شد.

المنار همان برنامه پیشنهادی لورنس عربستان را که تأسیس یک جامعه اسلامی زیر نظر خلیفه که مرکزیت آن در مکه باشد، در نظر داشت.

المنار در ضمن چاپ با دقت تمام برنامه پیشرفت اخوان المسلمین را دنبال می‌کرد. انقلاب اول ترکیه در سال ۱۹۰۸ هم به وسیله رشیدرضا و هم المنار به بزرگی ستایش شد، اما بعداً انقلاب ترکیه به وسیله مصطفی کمال اتاتورک در سال ۱۹۲۰ آرزوهای رشیدرضا را بر باد داد. رشیدرضا علیه رفتار اتاتورک بود و او را به عنوان «یک نفر کاملاً غیرمعتقد و بدبین و کسی که هیچ اطمینانی به او نیست، نام برد.» با فرا رسیدن قرن بیستم، رضا آغاز ناسیونالیسم مصر و ترکیه در اوایل قرن بیستم را به شدت محکوم کرد. همانطور که آخوندهای شیعه من جمله خمینی جوان، برای محمدرضا پهلوی غیرممکن کردند که مدل جمهوری اتاتورک را در آغاز سال‌های ۱۹۲۰ برای ایران پیاده کند.

اسم اتاتورک در قلب بنیادگراهای وابسته به لندن در جهان اسلام، به خصوص در میان صوفی‌های قدمت‌گرای ترکیه ترور و وحشت ایجاد کرد. از اواسط قرن نوزدهم، مأموران اطلاعاتی انگلیس سعی کردند که یک ارتباط و پیوستگی بین چند دسته صوفی در ترکیه، مانند بکتاشی‌ها، نقش‌بندی‌ها، و پان اسلامیت‌های گروه فرماسیون‌های سکاتلندی پیروان وابسته به ال‌افغانی برقرار کنند. گروه جوانان فرقه ترک وابسته به فرقه صوفی با همراهی مخربین انگلیس، که به اصطلاح کمیته اتحاد و پیشرفت نامیده می‌شدند، توانستند با هم بر روی ترک‌ها و کردهای شرق ترکیه که بقایای آنها در عراق و ایران بود و به صدها هزار می‌رسیدند تأثیری بگذرانند که اکثریت آنها به صوفی‌گری و خرافات روی آوردند. و اینها یک زمینه رشد برای به اصطلاح درویش چرخنده را به وجود آوردند. همین عقب‌گرائی بود که اتاتورک جنگ علیه آن را اعلام کرد.

بعد از کسب قدرت، اتاترک در ۱۹۲۵ اعلام کرد که از این لحظه ترکیه از کار برد تمام عناوین «شیخ، درویش، هالایف، پیش‌گو، تردست‌باز، بکیب، دی‌دی، دنبالروهای مذهبی، سید، صلیبی بابا، امیر، طالع‌بین، غیب‌گو، ساحر و دعا نویسان و..... برای به دست آوردن اموال از دست رفته و یا برآورده شدن آرزوها و همین‌طور از خدمات و خدمت‌گزاران، بدهکاری‌ها و لباس‌های مخصوص در رابطه با بعضی عناوین و ویژگی‌ها، آزاد ورها خواهد بود.» هدف این انقلاب که ما الان در جریان آن هستیم این است که جامعه جمهوری ترکیه را جامعه‌ای کاملاً مدرن و تماماً پیشرو در روح و فرم تبدیل کند. این محور اصلی انقلاب ماست و باید افکاری را که نمی‌توانند این واقعیت را بپذیرند تماماً شکست داد. تاکنون بسیاری از این نوع طرز تفکرهای پوسیده بوده است، که مغز ملت را زنگ زده و مُرده کرده‌اند. به هررو، خرافاتی که در فکر مردم جای گرفته تماماً بیرون ریخته خواهد شد، و تا زمانی که مردم آنها را به دور نریزند، امکان نخواهد داشت که نور حقیقت به افکار افراد بتابد.

«از مرده کمک خواستن توهین به یک جامعه متمدن است. اخوان تضمین کنند که به جز یک زندگی بهتر و اخلاق خوب و پسندیده در جهان برای آنهایی که دنبالرو آنها هستند، چه چیز دیگری برایشان دارند؟ خیلی ساده امروز من نمی‌توانم باور کنم که با وجود روشنائی خیره‌کننده علوم، دانش و تمدن که در تمام جوانب زندگی جامعه متمدن ترکیه وجود دارد، افرادی به این سادگی باشند که پیشرفت مادی و اخلاقی خود را از راهنمایی یک شیخ یا شیخی دیگر طلب کنند. آقایان، شما و تمام ملت باید بدانند و به خوبی می‌دانند که جمهوری ترکیه دیگر نمی‌تواند سرزمین شیخ‌ها، درویش، و دنباله‌روهای مذهبی آنها باشد. راست‌ترین و درست‌ترین راه همانا متمدن شدن است.»

اتاتورک سیاست خود را با زور تفنگ به اجراء درآورد. مهمان‌خانه‌ها و خانه‌های دوستانه اخوان و فرقه‌ها بسته شد، و سازمان‌هایشان منحل شد. دارائی‌هایشان به تصرف دولت درآمد، و ارتش هرکس را که کوشش داشت که علیه این دستورات شورش کند، به شدت تنبیه کرد.

**اخوان المسلمین پاسخ انگلیس به مبارزه اتاتورک بود.** مؤسس اخوان المسلمین در سال ۱۹۰۶ در مصر به دنیا آمد. مانند بیشتر پیشینیان خود در فرقه بنیادگرای انگلیس، اول او در سنین جوانی با فلسفه صوفی قدمت‌گرا آشنا شد، و به زودی به دسته گروه‌های افغان و عبده در مصر پیوست. اسم او حسن‌البناء بود، و تا قبل از قتل او در سال ۱۹۴۹، موفق شد که یک سازمان مخوفی در سرتاسر خاورمیانه ایجاد کند.

پدر بنا، شیخ احمد عبدالرحمن البنا الصاتی، یک نویسنده نسبتاً مشهور بود که در الازهر زیر نظر محمد عبده آموزش دیده بود. بنا به وسیله پدرش در مدرسه صوفی‌ها ثبت‌نام شد، و دوره‌های جوامع مذهبی را گذراند. در دوازده سالگی، بنا رهبر سازمانی به نام جامعه رفتار اخلاقی (سازمان امر به معروف) بود. بعداً به جامعه دیگر به نام جلوگیری از اعمال نادرست (نهی از منکر) انتقال یافت. در سال‌های جوانی‌اش با فرقه صوفی‌ها از دسته برادران حسافیه آشنا شد و برای مدت بیش از ۲۰ سال عضو این جامعه مخفی اطلاعاتی بود. بنا در سال ۱۹۲۲ به عنوان عضو کامل فرقه حسافیه پذیرفته شد و با افتخار کلاه و عمامه و جامه سفید فرقه را پوشید. راهنمای اصلی و برجسته بنا الغزالی بود که بنا کتاب‌هایش را چندین بار خوانده است.

سخنان این جامعه که حسن‌البناء عضو آن بود بیشتر درباره تهدید ملی‌گرایی در مصر که به وسیله حزب لیبرال وفد تبلیغ می‌شد، دور می‌زد. همچنین با احتیاط پیشرفت‌های ترکیه را به رهبری اتاتورک زیر نظر داشتند. پروژه توسعه اقتصادی در مصر و بخش‌های دیگر جهان اسلام رشد آموزش علمی و ایجاد مدارس مخصوص آموزش‌های فنی را تشویق کرده بود. این پروژه را صوفی‌ها تهدیدی خطرناک به «راه زندگی اسلامی» محسوب می‌کردند. به هر طرف که گروه بنا نظر می‌کرد اثرات دوری از دین و رد کردن آن و جریان‌های ضددینی و تضعیف نفوذ دین را می‌دید. بنا مصمم شد تا جوامع مختلفی را که وقت خود را وقف توسعه اسلام بنیادگرا می‌کنند، در میان مصری‌های عامی به وجود آورد. براساس گزارش مدرسه الازهر و مرکز آموزش عالی دارالعالَم، بنا، مؤسساتی ترتیب داد که علیه تبلیغات رفرمیست‌ها کار کنند.

اما قدرت اصلی برای اخوان المسلمین مستقیماً از حزب المنار الافغانی و عبده می‌رسید. در اوایل قرن بیستم، حزب المنار، مصر را احاطه کرده بود. در بین اعضای آن رهبران مسجد قدرتمند الازهر و دانشگاه الازهر بودند، که در آن گروه عبده ادعای خود را برآورده کرده بود. بنا در سن ۲۱ سالگی به گروه مدیریت ال افغانی معرفی گردید، در اواخر سال‌های ۱۹۲۰ غالب اوقات با رشید رضا ملاقات می‌کرد و ساعت‌ها با هم صحبت می‌کردند. در اثر نفوذ افکار افراد مسن، بنا در اعتقاداتش نسبت به مخالفت با نفوذ رسوم فرنگی «غربی» در مصر راسخ بود، و دام فرهنگی غرب را به نفع «اسلام ناب» رد می‌کرد.

در سال ۱۹۲۷، بنا برای تأسیس سازمان مردان جوان مسلمان کمک کرد. این سازمان به سرعت در ۱۹۲۹ به جامعه اخوان المسلمین تغییر یافت بنا مرکز سازمان را در اسماعیلیه که یک شهر بندری کانال سوئز است و به وسیله شرکت انگلیسی - فرانسوی کنترل می‌شد، مستقر کرد. شرکت که یکی از نمایندگان امپریالیسم انگلیس در مصر بود، به اخوان کمک مالی کرد، که بنا اولین مسجد را در سال ۱۹۳۰ در آنجا ساخت. در سال ۱۹۳۲ گروه اخوان المسلمین حسن‌البناء به برادرش عبدالرحمن‌البناء پیوست و شعباتی در اسماعیلیه، پورت سعید و سوئز دایر کردند و به سرعت به قاهره و

اسکندریه گسترش یافت. در ظرف سالهای بعد اخوان المسلمین به سرعت ریشه گرفت و کتاب ها و نشریات مختلفی من جمله یک روزنامه منتشر کردند.

در اواخر سال‌های ۱۹۳۰، اخوان به‌دوی قوی بود که اولین شعبه نظامی خود را به نام کتائب یا جنگجویان فالانژ به وجود آورد. در اول یک بخش به نام روورس که شعبه‌ای از برنامه آموزشی ورزشکاران جوان بود ایجاد کردند، به زودی یک ارتش خصوصی تشکیل دادند. این سازمان در اول راه موسولینی را دنبال می‌کرد، در اصل انگلیس‌ها، المانی‌های نازی و سازمان فاشیستی اطلاعاتی ایتالیا، با هم کمک می‌کردند که سازمان‌هایی شبیه کتائب در بسیاری از کشورهای دیگر خاورمیانه ایجاد کنند. کتائب یا فالانژ پیر جمایل در لبنان یک نمونه از آنها بود. در سال ۱۹۳۵ بنا با مفتی اورشلیم (قدس) حاج امین الحسینی که به سرعت طرفدار نازی شده بود اما دولت انگلیس او را تامین مادی می‌کرد، تماس برقرار کرد. اخوان همچنین از شاه فاسد، ملک فنوادی و بعداً از ملک فاروق درخواست کمک مالی و پشتیبانی می‌کردند. هر دو از دست‌نشانندگان و سرسپردگان به لندن بودند که به تخت سلطنتی مصر نشانده شده بودند. در اول هر دو به اخوان کمک مالی از دولت می‌دادند، اخوان المسلمین مانند حزب فاشیستی مصر جوان، حکومت شاه را جشن گرفت در حالی که در خفا حسن البنا به آرامی خود را برای انقلاب ناآرام آماده می‌کرد. با شروع جنگ جهانی دوم، اخوان شروع به شکل دادن شبکه‌ای که تا کنون فقط در دست اخوان المسلمین لندن باقی مانده بود، کرد. اول اخوان با خانواده اعظم من جمله عبدالرحمن اعظم ارتباط برقرار کرد و نیز بعداً با فنوادی سراج‌الدین رهبر دست راستی حزب وفد مصر، و با رئیس جمهور کنونی مصر انور سادات، و افسران ارتش مصر یکی بعد از دیگری ارتباط برقرار نمود.

در سال ۱۹۴۱، اولین موضوع نوشته شده همکاری بین اخوان المسلمین و افسر عالی‌رتبه اطلاعاتی انگلیس ج هیورث دون، در سفارت قاهره در لندن گزارش داده شد، این فقط شروع کار بود. با شروع ۱۹۴۲، اخوان شروع به ایجاد سازمان وسیعاً مخوف مخفی خود کردند.

کارهای جاسوسی خصوصی آنها به سرعت تبدیل به اعمال تروریستی و چریکی شد. همینطور که اخوان برای مرحله تروریستی آماده می‌شد و اخوان المسلمین را به گروه تروریستی مخفی تبدیل می‌کرد، در ظرف ۳ سال این سازمان مخفی شروع به نفوذ در سازمان‌های دیگر کرد و در بعضی موارد اداره سازمان‌های دیگر را تماماً در دست گرفت. یکی از سازمان‌هایی که در آن نفوذ کرد، حزب کمونیست مصر بود و قالب همکاری اخوان و حزب کمونیست را که در تمام خاورمیانه گسترش خواهد یافت، شکل داد. این مخلوطی از «چپ و راست» یک نمونه کلاسیک انسیتیو توپستوک لندن و دانشگاه ساکس بود. امریکائی‌ها امروزه آن را به نام جنبش «مارکسیست اسلامی» می‌شناسند که خمینی را به قدرت رسانید.

همینطور که جنگ جهانی دوم به آخر می‌رسید، اخوان اولین حمله تروریستی خود را شروع کرد. هدف از این حمله، این بود که بخش‌هایی از حزب ملی‌گرای وفد، از حزب کمونیست مصر، از جنبش کارگری، از ارتش و از صنایع را که همه با هم احتمال همبستگی برای بیرون راندن انگلیس از سوئز و قاهره را داشتند، نابود کند.

بعد از سال ۱۹۴۵ یک قرارداد آرام در مصر بین کاخ پادشاهی، هیأت حاکمه، و اخوان المسلمین برقرار شد. شخص منتقد این قرارداد برای وجود انگلیس در مصر، انور سادات بود. بعد از آزادی او از زندان در ۱۹۴۴، سادات با حسن البنا ملاقات کرد، او از سادات خواست که برای یک معامله با ملک فاروق واسطه شود. رابط سادات در کاخ ملک فاروق، دکتر خصوصی فاروق یوسف رشاد بود که رئیس سرویس اطلاعاتی پادشاهی هم بود. سادات و رشاد برای سال‌های زیادی دوست نزدیک بوده‌اند. سادات در کتاب اتوبیوگرافی به نام «در جستجوی هویت» درباره رشاد نوشت: «ما بیشتر از دو دوست با هم بودیم. ما همراه همیشگی هم شدیم... هنوز من روزی را که او کتاب "توتالیتریسم،

آزادی، و دولت منتخب مردم " اثر استورات میل را به من داد، به یاد دارم، عمیقاً من را تحت تاثیر گذاشت. سپس سادات هم در سرویس اطلاعاتی انگلیس به خدمت گرفته شد. از طریق رشاد، سادات به عنوان رابط لندن با شاه فاروق خدمت می‌کرد، و مرتباً از انگلیس و اخوان المسلمین حسن‌البناء، در ترس و وحشت بود.

در طول زمستان سال ۱۹۴۶-۴۷، اخوان المسلمین مانند یک مخرب سیاسی عمل کرد، رهبران همه احزاب را به قتل می‌رساند و به خصوص سعی کرد که مانع احتمال همبستگی بین حزب وفد و حزب کمونیست شود. اگرچه اعضای سازمان وفد متفرق و فاسد بودند، اما با این حال تهمت های زیادی نسبت به رابطه و همبستگی مخفی بین شاه، نخست-وزیر صدقی و اخوان حسن‌البناء، وارد کردند. در یک کنفرانس مطبوعاتی حزب وفد به «ترورهای فاشیستی اخوان - المسلمین حمله کرده، گروه اخوان المسلمین را متهم به قتل و کشتار کرد. وقتی که وفد دولت اقلیت را به دست گرفت، اخوان همزمان با خشونت برنامه‌ریزی شده آن دولت را فلج کرد.

در همان زمان، وزیر دارائی امین عثمان پاشا در ۱۹۴۶ به قتل رسید. در بین مردم شایع شد که او «جاسوس انگلیس» بود، با تعجب تمام این اتهام در نوشته‌های در مؤسسه پادشاهی موضوعات بین‌الملل به چاپ رسید. در این جریان انور سادات به عنوان قاتل دستگیر شد.

اوج ترورهای اخوان المسلمین در ۱۹۴۸ بود، در آن زمان دولت مصر شروع به سرکوب کرد. اول بنا اظهار داشت که سازمان او اصلاً کاری با تروریسم ندارد، و آن را به گردن عوامل کنترل نشده جنبش گذاشت. اما در نومبر ۱۹۴۸ نغزاشی نخست‌وزیر طبق دستوری اخوان را منحل و غیرقانونی کرد. در ۲۸ دسمبر ۴۸، اخوان پاسخ آن را داد و نغزاشی به قتل رسید. ظرف دو هفته بنا به حالت دفاعی رفت، اما او مانند قبل مسؤلیت تروریسم را به عهده نگرفت و برادران مسلمان را به جهاد خواند. نتیجه عکس آنچه که بنا انتظار داشت شد، بنا در ۱۲ فیروری ۱۹۴۹ به قتل رسید. مرگ بنا اخوان را برای مدت کوتاهی به لرزه درآورد. در زندان‌های مصر جایی که بسیاری از اعضای اخوان به مدت ۲ سال از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۱ را گذراندند، اخوان مخفیانه زنده و فعال ماند، و تبعیدیان، اخوان را در سوریه، اردن و پاکستان رشد دادند. یک مالک بزرگ زمین‌دار مصری به نام **مُنیرال دایلا** بعد از قتل بنا مسؤول اخوان شد. او حسن اسماعیل ال‌هودایی را به عنوان راهنمای عالی انتخاب کرد. هدایی برادرزن رئیس کاخ پادشاهی بود.

در سال ۱۹۵۲، افسران آزاد با یک کودتا شاه را از سلطنت خلع کردند. کودتا کار بسیاری از آژانس‌های جاسوسی خارجی به خصوص انگلیس، فرانسه، و امریکا و اخوان المسلمین را که هسته اصلی ملی گرائی مصر بودند، فلج کرد. جنرال نجیب، مرد شماره یک رژیم، به اخوان نزدیک بود، اما در ظرف یکسال بین افسران آزاد و جامعه مخفی تنش به وجود آمد. در فیروری و اپریل ۱۹۵۳، راهنمای عالی، هدایی در قاهره یک سری ملاقات‌های مخرب جاسوسی در سطح بالا با ترودر ایونز، از سفارت انگلیس داشت، در قاهره هدایی طبق مطالب رسمی دولت مصر، که در سال ۱۹۵۴ پخش شد، خودسرانه عمل می‌کرد و مخفیانه به دولت انگلیس گفت که او سعی خواهد کرد که برای انگلیس اجازه دائمی باقی ماندن در کانال سوئز را برای همیشه بگیرد، به شرط آن که ارتش انگلیس که در آنجا مستقر است رسماً کانال را ترک کند. ملاقات مخفی درست در وسط معامله آتشین انگلیس و امریکا بر سر کانال سوئز، انجام گرفت. اخوان، در جنایات شریک شده بودند، همین‌طور که دولت ناصر به سوی درگیری با دولت انگلیس حرکت می‌کرد، اخوان المسلمین از لندن دستور گرفت که جنگ را علیه رئیس جمهور ملی‌گرا شروع کند. در این جنگ اخوان از سازمان اطلاعات اسرائیل کمک دریافت می‌کرد. در یک حرکت شرم آور بین المللی، یک تیم خرابکار اسرائیلی وارد مصر شد و در چند دفتر امریکائی و انگلیسی بمب‌گذاری کردند، به این امید که بدینوسیله آتش جنگ داخلی را در مصر شعله ور کنند و بدین وسیله دولت ناصر را سرنگون سازند. اما نقشه درز پیدا کرد و آشکار شد. روزنامه مصری الاهرام و

نشریات دیگر مصر اخوان المسلمین را که حالا رسماً به وسیله دولت منحل شده بود، ابزار دست امپریالیست‌ها و صهیونیسم خواندند.

اخوان یک بار دیگر دست به ترور برد. در ۲۶ اکتوبر ۱۹۵۴، هنگامی که ناصر برای جمعیت عظیمی سخنرانی می‌کرد، یک عضو اخوان ۶ تیر به سوی رئیس جمهور مصر شلیک کرد، که اصابت نکرد. وقتی که صدای تیرها تمام شد، ناصر به جمعیت گفت «ای مردم، ای مردان آزادمصر، حتی اگر حالا مرا می‌کشند، من در میان شما احترام به خودم را گذاشته‌ام. بگذارید اکنون آنها مرا بکشند، برای این که من تخم آزادیخواهی را در این ملت کاشته‌ام، احترام به خود و شرافت انسانی. به یاد داشته باشید، اگر هر اتفاقی برای من بیفتد، انقلاب ادامه خواهد یافت، برای این که هر کدام از شما یک جمال عبدالناصر است.»

دستگیری جمعی و اعدام اخوان المسلمین به سرعت ادامه یافت. در سرتاسر مصر، تروریست‌های اخوان المسلمین دستگیر شدند. صدها نفر از آنها از کشور فرار کردند و به سوریه، اردن، شیخ نشین‌های خلیج و پاکستان رفتند. جنبش اخوان در مصر سرکوب شده بود، اما اکنون در هر گوشه و کنار جهان اسلام، یک خانه برای خود بنا کرده است.

ادامه دارد